

# به یاد ایرج افشار

[دفتر دوم]

به کوشش  
جواد بشری

# به یاد ایرج افشار



به کوشش



دکتر جواد بشری

[دفتر دوم]



## به یاد ایرج افشار

[دفتر دوم]



**به کوشش** دکتر جواد بشیری (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

گرافیسیت، طراح و مجری جلد کاوه حسن بیگلر

صفحه آرا نرگس عباسپور

لینتوگرافی صدف

چاپ متن آزاده

صحافی حقیقت

تیراژ ۱۱۰۰ نسخه

چاپ اول ۱۴۰۲

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتراز پارک وی، عارف‌نسب، کوی دبیرسیاچی (لادن)، شماره ۶

تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما: ۲۲۷۱۷۱۱۵

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



## فهرست مطالب

۱۵	پیشگفتار
۲۳	از پاره‌ها و پراکنده‌های فردوسی‌شناسی سجاد آیدینلو
۴۱	حکمت سنایی و پیروی او از روش قُصّاص و مذکّران مهران افشاری
۵۵	نامه‌های مجتبی مینوی به سید حسن تقی‌زاده محمّد افشین‌وفایی
۱۱۹	تأملات تطبیقی در باب زمینه‌های فرهنگی و تاریخی شاهنامه و حماسه در انگلستان محمود امیدسالار
۲۱۷	دستنویسی دیگر از نزهة المجالس بهروز ایمانی
۲۷۵	لایحه استادی علامه قزوینی به مجلس جواد بشری
۲۸۱	برخی مدارک مرتبط با آثار مکتوب در فارس در سده‌های ششم تا هشتم هجری جواد بشری
۳۵۷	بررسی و خوانش شرح حال خودنوشت امیراسماعیل میرزا معزالدوله در عصر ناصری علیرضا خزایی
۳۹۱	کشف العقبة مهدی رحیم‌پور
۴۳۵	جنگ پسر حاجی علی رحیمی واریانی
۴۷۵	مقدمه‌ای بر شناخت طریقت محمود بن فضل ابرقوهی مهران رضایی
۴۹۷	ذیلی بر سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر محمّدرضا شفیعی کدکنی
۵۰۳	وقف‌نامه مسجد، مدرسه و دارالضیّافه نظامیه یزد به تاریخ ۷۳۷ق عمادالدین شیخ‌الحکامی
۵۱۹	درباره لغت یام علی اشرف صادقی
۵۲۳	شاهنامه‌نثر: خلاصه شاهنامه فردوسی اثر هیربد خورشید نسرین عسکری
۵۶۷	چند فایده ادبی و زبانی از منظومه لطایف فی الاصول نسیم عظیمی‌پور
۵۷۹	سه روایت از حکایت عامیانه محلّ دختر بغدادی عبدالرسول فروتن

- دست‌نویست قصیده‌های فارسی از حدود سال ۴۰۰ ق  
 ۶۶۱ پڑمان فیروزبخش
- نظر هنینگ درباره اشتقاق چند کلمه  
 ۶۷۳ سید احمد رضا قائم مقامی
- فارسیات کتاب القند فی ذکر علماء سمرقند  
 ۶۷۹ باقر قربانی زرین
- روزنامه سفر به مغان  
 ۶۹۵ سمیره کریمی
- فارسی زبانان قبل از ورود قهوه به ایران، رنگ قهوه‌ای را چه می‌گفتند؟  
 ۷۸۱ سعید لیان
- عیسی شوشتری؛ شاعر ناشناخته قرن هفتم هجری  
 ۸۳۳ سید علی میرافضلی
- چند نوشته کهن به فارسی  
 ۸۵۵ ولادیمیر مینورسکی؛ ترجمه سید پدرام رسولی

## دست‌نویست قصیده‌ای فارسی از حدود سال ۴۰۰ق

پژمان فیروزبخش\*

قدیم‌ترین اشعار فارسی که جز چند بیت، باقی همه از عهد سامانی است به واسطهٔ نسخ خطی بسیار متأخر به ما رسیده است. از دفاتر شعر و دواوین شاعران عهد غزنوی نیز هیچ دست‌نویستی از همان روزگار به دست نیامده است<sup>۱</sup> و نسخ خطی انگشت‌شمار فارسی که از قرن پنجم در اختیار داریم همه کتب دینی یا علمی‌اند.<sup>۲</sup> نخستین نمونهٔ تاریخ‌داری که از طرز

---

\* پژوهشگر پسادکتری در دانشکدهٔ شرق‌شناسی دانشگاه آکسفورد: [pejman.firoozbakhsh@orinst.ox.ac.uk](mailto:pejman.firoozbakhsh@orinst.ox.ac.uk).

۱. در وجود این دواوین تردید نباید داشت. به عنوان مثال نصرالله منشی در خاتمهٔ ترجمهٔ کلیله و دمنه می‌گوید: «و بحمد الله و منه ذکر معالی این دولت (یعنی غزنویان) ... شایع است و مستفیض، و اسم آن سایر و منتشر و دیوانهای مداحان بدان ناطق و تواریخ بندگان متقدم بر تفصیل آن مشتمل» (ابوالمعالی نصرالله منشی، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ هفتم ۱۳۶۲، ص ۴۲۰).

۲. از قرن پنجم فعلاً پنج نسخهٔ خطی تاریخ‌دار می‌شناسیم که جز یکی همگی به چاپ نسخه‌برگردان رسیده‌اند: کتاب الانبیه عن حقایق الادویة، از ابومنصور موفّق بن علی الهروی، نسخهٔ خطی شمارهٔ A. F. 340 در کتابخانهٔ ملی طریش، به خط اسدی طوسی، مورّخ شوال ۴۴۷؛ شرح التّعرف لمذهب التصوّف، از ابوالبراهیم اسماعیل بن محمّد مستملی بخاری، نسخهٔ خطی شمارهٔ N. M. 1959. 207 در موزهٔ ملی کراچی، مورّخ شوال ۴۷۳؛ هدایة المتعلّمین فی الطب، از ابوبکر ربیع بن احمد اخوینی بخاری، نسخهٔ خطی شمارهٔ Pers. C. 37 در کتابخانهٔ بادلیان آکسفورد، مورّخ ربیع‌الاول ۴۷۸؛ مجلّد ششم تاج التّراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، از ابوالمظفّر شاهفور بن طاهر اسفراینی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۹۶۷ کتابخانهٔ زیتون اوغلو در کوتاهیهٔ ترکیه، مورّخ شعبان ۴۸۳ (با سپاس فراوان از دوست عزیزم دکتر بهروز ایمانی برای معرفی این نسخه)؛ معانی کتاب الله تعالی و تفسیره المنیر، از ابونصر احمد بن محمّد الحدادی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۰۹ بخش خزینهٔ امانت کتابخانهٔ کاخ موزهٔ توپقاپی، به خط عثمان بن حسین الورّاق الغزنوی، مورّخ ۴۸۴ق.

کتابت شعر فارسی می‌شناسیم ابیات پراکنده‌ای است که در یگانه نسخه خطی کتاب ترجمان البلاغه (نسخه خطی شماره ۵۴۱۳ مجموعه فاتح در کتابخانه سلیماتی، کتابت ۵۰۷ق) در مقام شاهد برای صنایع ادبی آورده شده. از این کتاب که بگذریم، فعلاً قدیم‌ترین نسخه موجود از یک کتاب شعر نسخه‌ای از فخری‌نامه سنایی غزنوی (به شماره ۱۶۷۲ مجموعه بغدادلی وهبی در کتابخانه سلیماتی، کتابت ۵۵۲ق) است.<sup>۱</sup> آنچه در این یادداشت به حضور خوانندگان معرفی می‌شود قصیده‌ای است که حداکثر در ثلث اول قرن پنجم سروده شده و به کتابت درآمده و فعلاً مکتوب شعری دیگری کهن‌تر از این سراغ نداریم.<sup>۲</sup>

بخشی از اوراق و اسناد فارسی، فارسی یهودی، عربی یهودی و عربی که در ابتدای قرن حاضر میلادی در افغانستان پیدا شد و طی دو مرحله در سالهای ۲۰۱۳ و ۲۰۱۶م به کتابخانه ملی اسرائیل راه یافت، بازمانده از بایگانی یک خانواده دولتمند یهودی است که در اواخر قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم در بامیان می‌زیسته‌اند.<sup>۳</sup> نام دو تن از افراد این خانواده

۱. اوراق پراکنده‌ای از یک نسخه خطی مثنوی وامق و عذرای عنصری که در ساخت مقوای جلد نسخه‌ای از یک متن عربی در موضوع وقوف قرآنی (مورخ رمضان ۵۲۶ق) به کار رفته بوده، به طور حتم قدیم‌تر از این نسخه خطی فخری‌نامه است و احتمالاً در نیمه دوم قرن پنجم کتابت شده. برای دیدن این اوراق بنگرید به: ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری، مثنوی وامق و عذرا، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد شفیع، به سعی و اهتمام احمد ربانی، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۷م.

۲. در میان اوراق مکشوفه از واحه ترفان در ترکستان چین دو ورق‌پاره حاوی ابیاتی از مثنوی بلوهر و بوداسف و قصیده‌ای فارسی به خط مانوی هست که به اعتقاد والتر هنینگ بازمانده از زمان رودکی است. نک:

W. B. Henning, "Persian poetical manuscripts from the time of Rūdakī," *A Locust's Leg: Studies in Honour of S. H. Taqizadeh*, ed. by W. B. Henning and E. Yarshater, London, Percy Lund, Humphries & Co., 1962: 89-104.

همچنین از دقیقی طوسی پنج غزل فارسی به خط عبری از قرن پنجم هجری یا کمی قبل‌تر به دست آمده است که امیدوارم بتوانم آنها را در آینده نزدیک منتشر کنم:

P. Firozbaksh, "A Judaeo-Persian poetical manuscript from the time of Daqiqī," forthcoming.

۳. حدود چهل قطعه از اسناد فارسی کتابخانه مذکور از این بایگانی است و مشتمل است بر چندین سند اقرار به دین، نامه، سیاهه اخراجات و اموال و یک مباحثه‌نامه. اسناد تاریخدار محدود به سالهای ۳۹۵ق تا ۴۳۰ق است. از این میان هشت سند اقرار به دین به چاپ رسیده است:

Ofir Haim, "Acknowledgment deeds (iqrārs) in Early New Persian from the area of Bāmiyān (395-430 AH/ 1005-1039 CE)," *Journal of the Royal Asiatic Society*, vol 29, issue 2, 2019: 415-446.

از اسناد فارسی یهودی این بایگانی نیز یک نامه تاکنون قرائت و منتشر شده است:

در میان اسناد بارها به چشم می‌خورد، یکی ابونصر یهودا بن دانیال که پیداست بازرگان و ملاک معتبری بوده و دیگر پسرش ابوالحسن سیمنطوف که ظاهراً شغل پدر را دنبال می‌کرده است. در میان اوراق برجای مانده از این بایگانی قصیده‌ای فارسی در مدح ابوالحسن به ثبت رسیده که موضوع بحث ماست.<sup>۱</sup>

این قصیده بر چهار ورق کاغذ نوشته شده است.<sup>۲</sup> بر روی اولین ورق و در پشت آخرینشان یادداشتهای متفرقه عمدتاً مالی به زبان فارسی (به هر دو خط عربی و عبری) مسطور است و جز پشت ورق اول، یعنی آغاز قصیده، که ۶ سطر دارد، بر پشت و روی اوراق دوم و سوم هر بار ۴ سطر نوشته شده است. بیت آخر قصیده بر روی ورق چهارم در ۲ سطر کتابت شده و بنابراین، آن صفحه سه بیت دارد. قصیده بیست و یک بیتی است و ساختار آن طبعاً تفاوتی با قصاید مشابه زمان خود ندارد.<sup>۳</sup> با این حال یک وجه اهمیتیش آن است که نمونه‌ای از شعر غیر درباری از زمان سلطان محمود یا مسعود غزنوی و از مردم عادی بامیان در اختیار ما می‌گذارد. اغلاط موجود در متن، اصلاحات شلخته کاتب و شکل ضبط قصیده بر پشت و روی اوراق همه حاکی از آن است که کسی جز شاعر، شاید خود ممدوح، آن را جهت ثبت شخصی یادداشت کرده است. این چهار ورق نیز یا اوراق جداشده از یک دفترند (دفتری که از حاشیه بالایی دوخته بوده)، یا به احتمال کمتر، از اصل «فرد» بوده‌اند.

O. Haim, "An early Judeo-Persian letter sent from Ghazna to Bāmiyān (Ms. Heb. 4<sup>8333.29</sup>)," *Bulletin of the Asia Institute*, vol. 26, 2012 [Published October, 2016]: 103-119.

۱. درباره این مجموعه که در بدو تشکیل به Afghan Genizah موسوم گشت، از جمله رجوع شود به:

O. Haim, "What is the "Afghan Genizah"? A short guide to the collection of the Afghan Manuscripts in the National Library of Israel, with the edition of two documents," *Afghanistan 2*, no. 1, 2019: 70-90.

قصیده حاضر اول بار با این مشخصات به چاپ رسیده و خالی از اشتباه نیست:

Olga Yastrebova, "A panegyric poem dedicated to Abū al-Ḥasan Siman-Tov," in: *Life in Medieval Khorasan: A Genizah from the National Library of Israel. Exhibition Catalogue*, St Petersburg, 2019: 40-47, 132-135.

۲. به شماره‌های ثبت Ms.Heb.8333.7 = 34, Ms.Heb.8333.9 = 34, Ms.Heb.8333.10 = 34,

Ms.Heb.8333.14 = 34. ابعاد این اوراق به طور متوسط ۱۶۵ در ۲۴۵ میلی متر است.

۳. شاعر بیت مطلع را با اندک تغییری در مقطع قصیده تکرار کرده است (ردّ المطلع). او همچنین کلمه قافیۀ «نقصان» را که در بیت دوم به کار رفته بار دیگر در بیت پانزدهم آورده است.



نام شاعر نه در قصیده ذکر شده و نه در جای دیگر. اما نام ممدوح هم در صدر قصیده آمده است و هم در متن. شاعر که گویا مدّتی می‌شده سراغی از میره سیمنطوف نگرفته بوده، در مخارج مهمانان خویش در مانده و این قصیده را در طلب پول سروده و عرضه داشته است. نظر به کهنگی دست‌نوشته این قصیده، بعضی فوائد زبانی که معمولاً به مرور دهور در نتیجه استتساخهای متوالی از بین می‌رود، در آن قابل رؤیت است. مهم‌ترین آنها بازنمودن امالت است در کلمات فارسی با گذاشتن حرکت کسره پیش از حرف الف، که در «نقصان» (س ۱۹)، «مهمان» (س ۲۰)، «بسیار» و «کار» (س ۲۱) مشهود است. می‌دانیم که «امالت آن بوذ کی الف را سوی یا چسپانی یا فتحت را سوی کسرت، چنانک حامد را جامد گردانی و مگّه را مگّه. و تفخیم ضدّ آن<sup>۱</sup> بوذ و هو ترک الامالة و هر دو مذهب عرب است و اصل تفخیم است و امالت فرع»<sup>۲</sup>. لیک باید دانست که اماله در فارسی متقدّم نیز شایع بوده و صرفاً به کلمات دخیل از عربی محدود نمی‌شده، بل همان طور که از چند مثال بالا پیداست *ā* فارسی در مناطقی عموماً یا در بعضی محیطهای آوایی خصوصاً میل به *ā* پیدا می‌کرده یا به اصطلاح پیشین و دچار افراشتگی می‌شده است.<sup>۳</sup> بازنمودن یای مجهول با الف در رسم‌الخطّ فارسی در قرون اولیّه اسلامی قاعدتاً از همین جاست.<sup>۴</sup> تعریب کلماتی مانند

۱. اصل: صدای. تصحیح از آقای دکتر احمد رضا قائم مقامی است.

۲. به نقل از نسخه خطّی شماره ۵۱۷۷ مجموعه فاتح در کتابخانه سلیمانیه، کتابت ۵۵۳ق، گ ۶۹ر. رساله‌ای است به فارسی در دستور زبان عربی که چون اولش افتاده است از عنوان آن و نام نویسنده‌اش بی‌خبریم.

۳. باید توجه داشت که در فارسی متقدّم دو مصوّت *ā* و *ā* (که اولی در تلفظ فرقی با *ā* عربی نداشته) دو واج مجزّا بوده‌اند. دومی که اصطلاحاً همان یای مجهول باشد به صورت *ay* نیز ادا می‌شده است. در فرایند اماله در فارسی، چنانکه در عربی، تلفظ واج اول به واج دوم میل می‌کرده و در این موقع البتّه باید آن را واج گونه‌ای از *ā* به شمار آورد. ادبای قرون ششم و هفتم هجری را ظاهراً تصوّر بر آن بوده که یای مجهول اصلاً بدل از الف است: «به هیچ حال میان مکسور معروف و مکسور مجهول در قوافی جمع نشاید کرد؛ از بهر آنکه یاء در مکسور معروف اصلی است و در مکسور مجهول گوئی منقلب است از الف و از این جهت آن را با کلمات مماله عربی ایراد توان کرد» (شمس‌الدین محمد بن قیس الرازی، کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله با شش نسخه خطّی قدیمی و تصحیح مدرّس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، [۱۳۳۸]، صص ۲۵۴-۲۵۵)؛ «امالت در تازی به الف نویسنده چون کتاب و عتاب و همچنین جمادی‌الاولی و جمادی‌الآخره. و اما در پارسی به یا نویسنده چون سیر و شیر و دیر و نهیب و آسیب و مانند این» (محمد بن عبدالخالق میهنی، آیین دبیری، تصحیح و توضیح اکبر نحوی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹، ص ۵).

۴. شاید املا *m<sup>2</sup>hm<sup>2</sup>n* در زبور پهلوی و بعضی متون دیگر سابقه این امر را تا دوره میانه به عقب ببرد.

«طالشان» و «کاروان» به «طیلسان» و «قیروان» نیز حکایت از همین شکل تحقّق آوایی مصوّت ā در فارسی دارد که به گوش تازیان ممال می‌آمده و لابد در بعضی لهجات به مصوّت مرکّب ay نزدیک می‌شده است. پرسشی که اکنون پیش می‌آید آن است که چنین پدیده‌ای را، یعنی میل کردن تلفظ ā (a بلند) به ē، در فارسی باید از تأثیر نظام آوایی عربی بر این زبان گرفت یا ناشی از گرایش درونی خود فارسی دانست؟ نشانی از اماله در فارسی میانه گویا دیده نشده است.<sup>۱</sup> در فصل آخر کتاب پهلوی بندهش ایرانی (۳۶، ۹)، که البتّه از دوره اسلامی است، کلمه āmar «شمار، حساب» در همه نسخه خطّی به شکل yml<sup>۲</sup> نوشته شده است (قس. ml<sup>۳</sup> در نسخه بندهش هندی).<sup>۲</sup> نمونه‌هایی از کلمات مماله فارسی نیز جسته و گریخته در متنهای قدیم یافت می‌شود: «ابیورد» که در فارسی میانه p<sup>۳</sup>wlty<sup>۳</sup> /Abāward/ بوده<sup>۳</sup> (قس. «باورد»)، «تیشه» احتمالاً از فارسی میانه \*tāšag<sup>۴</sup> «دیه» به جای

۱. دوست عزیز، یوسف سعادت، متذکر شد که در دو کتاب پهلوی دینکرد سوم (باب ۳۰۶) و دینکرد ششم (بند ۷۵) صورت wāzēragān/ w<sup>۳</sup>cyilk<sup>۲</sup>n را بازشناخته است. قس. بزغنی «بازرگانی» در گویش قدیم شیراز.  
 ۲. نسخ خطّی مورد رجوع ما K20a, K20b, M51 (بندهش ایرانی) و K43, TD1, DH, TD2 (بندهش هندی) است. در همین متن کرمانشاهان با املاي glmyns<sup>۲</sup>n (قس. قرمیسین، قرماسین) آمده است (بندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران، توس، چاپ دوم ۱۳۸۰، ص ۱۷۳). عکس این تحوّل را، از فارسی میانه به فارسی نو، در چند کلمه جسته‌اند: ēwēnag < ēwēn و آیین و آینه، ērwārag < ēwar، آواره، «یقین». بنگرید به: Ahmad Tafazzoli, "Some Middle Persian quotations in classical Arabic and Persian texts," *Mémorial Jean de Menasce*, édité par Ph. Gignoux et A. Tafazzoli, Téhéran, Fondation Culturelle Iranienne, 1974: 346, fn. 60. «پژوهشهای لغوی: ۳۲. دیهیم-داهیم»، فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۰، اسفند ۱۳۹۴، صص ۹۵-۹۶. صادقی از این تحوّل به اماله معکوس تعبیر می‌کند. به کلمات بالا می‌توان ēwāz < ēwār، آواز، ēwār < ēwar «دزدی، غارت» و ēwārag < ēwar را نیز افزود و احتمالاً دو کلمه آیین (قس. فارسی میانه مانوی yn<sup>۲</sup>) و آینه (قس. پهلوانی ādēnag) را که به نظر می‌رسد عیناً از این تحوّل تبعیت نکرده‌اند کنار گذاشت. با آنکه زبان‌شناسان در این موارد اختلاف دو صورت کلمه را ناشی از ساخت متفاوت آن با دو پیشوند مختلف باستانی می‌دانند، نگارنده به دلایلی که جای تفصیل آن اینجا نیست وقوع اماله معکوس را محتمل‌تر می‌بیند. وجود صورت āwāz در متون پهلوی ظاهراً حاکی از آن است که تحوّل ē به ā از همان دوره میانه شروع شده بوده. تفصیلی همچنین تحوّل ēranj به āranj را نیز ثبت کرده (همانجا)، اما نگفته این صورت را در چه متنی دیده است. اگر به راستی چنین صورتی در متون پهلوی به ثبت رسیده باشد، اشتقاق کلمه معلوم می‌دارد که با مثالی دیگر از اماله در فارسی میانه مواجهیم.

3. R. Gyselen, *La géographie administrative de l'empire sassanide, les témoignages épigraphiques en moyen-perse*, Bures-sur-Yvette, Groupe pour l'Étude de la Civilisation du Moyen-Orient, 2019 (Res Orientales XXV): 27.

۴. علی اشرف صادقی، «یک تحوّل آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند افزوده شدن صامت ر به بعضی از کلمات»، مجله زبان‌شناسی، س ۲۰، ش ۱، پیاپی ۳۹، بهار و تابستان ۱۳۸۴، ص ۲.

«داه» که صورتی از «ده» است،<sup>۱</sup> «دید» به جای «داد»، «دیدار» به جای «دادار»،<sup>۲</sup> «رهی» به جای «رها»<sup>۳</sup> و «خدیوند» به جای «خداوند».<sup>۴</sup> حرکت کسره پیش از الف، که خبر از امالت می‌دهد، در بعضی از نسخ قدیمه متون فارسی نیز گاه به چشم می‌خورد.<sup>۵</sup> و معلوم می‌کند که امالتِ *ā* در فارسی پدیده نادری نبوده است. با وصف این، هنوز نقشی که زبان عربی و تازیان فارسی‌زبان شده در شیوع اماله در فارسی متقدم داشتند به درستی روشن نیست. اینکه امالت در فارسی کدام مناطق بوده و در کجا نبوده محتاج مداومت در تعقیب موضوع و گرد آوردن مورچه‌وار شواهد پراکنده است.

مطلب دیگر وجود ذال فارسی در زبان مردمان بلخ و بامیان در آغاز قرن پنجم است. کاتب اگرچه همیشه دالهای بعد از مصوت را به شکل ذال نوشته، اما از آنجا که در نقطه‌گذاری بسیار سهل‌انگار است و مثلاً «نبید» یا «خذلان» عربی را هم «نبید» و «خذلان» نوشته (در سطرهای ۲۱، ۲۴)، معلوم می‌شود به احتمال قریب به یقین این قبیل دالها را ذال تلفظ می‌کرده. او حتی کلمه «مردم» (س ۲۲) را هم با ذال نوشته و چنین امری، یعنی سایشی شدن *d* بعد از *r* متحرک به حرکت مختلسه، باز هم در اوراق و اسناد همین مجموعه سابقه دارد.<sup>۶</sup> کاربرد «فزون آمدن» به جای «فزون آمدن» در سطر ۱۹ نیز جلب نظر می‌کند. همچنین در سطر ۲۴ فعل ماضی «شد» گویا به جای فعل دعایی به کار رفته

۱. علی اشرف صادقی، «تشدید در زبان فارسی»، فرهنگ‌نویسی، شماره ۵ و ۶، اردیبهشت ۱۳۹۲، ص ۱۲، پانویس ۱.
۲. علیرضا امامی، «ویژگیهای زبانی انیس القلوب (قدیم‌ترین قصص الانبیای منظوم، پایان تألیف: ۶۰۸ق)»، فرهنگ‌نویسی، شماره ۴، بهمن ۱۳۹۰، صص ۷۱-۷۲. شاهد اول از کشف الاسرار است که امامی آن را در حاشیه ذکر کرده است.
۳. جلال‌الدین محمد بن محمد بن الحسین البلخی ثم الرومی، مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام و تصحیح رینولد آلین نیگلسون، جلد اول، لیدن، بریل، ۱۹۲۵م، ص ۴۲. در لغت‌نامه دهخدا ذیل ماده «اماله» از این شاهد یاد شده است.
۴. فرهنگ‌نامه قرآنی (فرهنگ برابره‌های فارسی قرآن بر اساس ۱۴۲ نسخه خطی کهن محفوظ در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی)، با نظارت محمدجعفر یاحقی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۱۲ و ج ۲، ص ۷۷۵.
۵. اکرم‌السادات حاجی سیدآقای، پژوهشی در شیوه تصحیح تفسیر نسفی، ضمیمه شماره ۲۸ آینه میراث، دوره جدید، س ۱۰، ۱۳۹۱، صص ۸۱، ۱۳۱.
۶. مثلاً بنگرید به: محمد افشین‌وفایی، «در حاشیه ایران‌شناسی (۱۰)، ۴۵. ورق‌پاره‌ای از یک متن ناشناخته فارسی احتمالاً از سده چهارم هجری»، بخارا، ش ۱۴۶، مهر و آبان ۱۴۰۰، ص ۱۵۷.

و مؤید قرائت «بُدی» به جای «بَدی (مفروض از: بادی)» در شاهنامه است.<sup>۱</sup> از تلفظ «اگر» (س ۲۱) هم نباید غافل شد.

از نکات رسم‌الخطی قابل ذکر باید به گذاشتن نقطه زیر حرف ر برای تمایزش از ز (سطرهای ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۵ و غیره)،<sup>۲</sup> گذاشتن یک ح کوچک زیر همین حرف برای تمایزش از حروف مشابه (سطرهای ۱۱، ۱۲، ۱۶) و گذاشتن یک خط کوتاه اریب روی حرف س (سطرهای ۹، ۱۱) اشاره کنم. کاتب نشانه اضافه را در پایان کلمات مختوم به های ناملفوظ با ی بزرگ کامل نوشته است (س ۱۱: قبله‌ی، س ۱۸: قطره‌ی).

تنها تغییری که اینجا در رسم‌الخط متن داده شده ضبط سه حرف پ چ گ به شکل امروزی آنهاست و افزودن مد به حرف آ. بسیاری از کلمات در اصل بی نقطه یا کم نقطه‌اند. این بی نقطگیها فقط در مواضعی که قرائت کلمه قطعی نیست ذکر شده است. در ثبت دال و ذال، جز در کلمات عربی، تغییری در نوشته کاتب نداده‌ام.<sup>۳</sup>

۱. یمدح الشیخ الفاضل

۲. الظریف سیمنطو<sup>۴</sup> بن ابی نصر

۳. بن دانیال

۴. اطال الله فی عز بقاه وکب اعداه

۵. کسی نپرسد کین عاشق از چه گریان شد/ که هر دو چشم هم‌تای ابر نیسان شد

۶. نه ز آب دیده همی آتش دلم بمرد/ نه ز آتش دلم این آب دیده نقصان [شد] / پ/

۷. [در آ] ب غرقه و ... آتش ... / [بریان [شد]

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره، نک: مسعود راستی‌پور، «بدو گفت شاهان انوشه بدی، یکی از ساختهای ناشناخته فعل دعایی در شاهنامه»، گزارش میراث، دوره دوم، ش ۵-۶ (پیاپی ۷۲-۷۳)، آذر-اسفند ۱۳۹۴، صص ۴۶-۴۹.

۲. چنین کاری با حرف د نکرده است.

۳. نشانه‌هایی که در تصحیح متن به کار رفته بدین قرار است: ... = یک کلمه ناخوانده؛ [ ] = محل پارگی کاغذ؛ (؟) = قرائت کلمه‌ای که پیش از آن آمده قطعی نیست؛ < > = افزوده مصحح برای تسهیل قرائت؛ // = برای افزودن شماره دست‌نویسته در پایان هر صفحه.

۴. در اصل چنین است.

۸. [ ] بزرگی نزار و زار و ضعیف/ چو جان بی تن یا چون تنی که بی جان شد]
۹. بسا کسا که مرا گفت که این چرا نمرد/ نمیرد آنکس کز چشم مرگ پنهان<sup>۱</sup> شد
۱۰. مرا که نه تن و نه جان چگونه بیند مرگ/ تم چو عشر عشیر از یکی<sup>۲</sup> سپندان شد / ۱۰ر/
۱۱. چه حیلۀ سازم الا که پیش میره شوم/ که میره قبله‌ی جای امیدواران شد<sup>۳</sup>
۱۲. کریم و حر و نکوکار میره سیمیطوف<sup>۴</sup>/ که جای‌گاه سخا و قرین احسان شد
۱۳. [...] خلائق چون کشت‌زار نوروز است/ دو کف میره بگردار ابر باران شد
۱۴. [ ] را امید دو کف تو است/ چنانک مصر امید گروه کنعان شد / ۱۰پ/
۱۵. نه زان قبل را دیر آدمم [ب]خ[د]مت تو/ [ ] که] من رهی را از خدمتت پشیمان شد
۱۶. از آنک طاق‌ت این مَدَح تو ندارم هیچ/ بزور مُورچه بحرب<sup>۵</sup> شیر نتوان شد
۱۷. کسی که شعر برد] / [ ] که دار خرما زیدر بسوی کرمان شد
۱۸. کذام شگر از اینجا نیاز عسکر شد/ ... [ ] ذ کز بلخ باز مکران شد / ۹ر/
۱۹. ولیک قطره‌ی باران بروی دریا بر/ اگر فزونی ناید که گفت نقصان شد
۲۰. امید من بکف جود میره امروز [ست] / که میزبانم و خلقی بخانه مهمان شد
۲۱. نبیذ باید بسیار سیم و میوه (؟) ... / اگر چه وعده گذشتست <و> کار خلقان شد
۲۲. مرا فریضه (؟) کنونست و بو] [ ] که بوست<sup>۶</sup> (؟) که مرزم بدو گروگان شد / ۹پ/
۲۳. ز فضل وز کرم و دولت تو نیست عجب/ اگر ز فر تو این کار من بسامان شد
۲۴. بقای عمر تو بادا بشادکامی و عز/ ولی بشادی اعدا خزی و خذلان شد
۲۵. کسی نپرسد کین شاعر<sup>۷</sup> از چه گریان شد
۲۶. که هر دو چشمم هم‌تای ابر نیسان شد
۲۷. ... ۸/ ۱۴ر/

۱. در اصل بی نقطه است و «بنهان» هم می‌توان خواند.

۳. در اصل چنین است.

۵. اگر سهوالقلم از «با حرب» نباشد باید حرف اضافه را bē خواند.

۷. با سپاس از دوست عزیزم دکتر جواد بشری برای خواندن این کلمه.

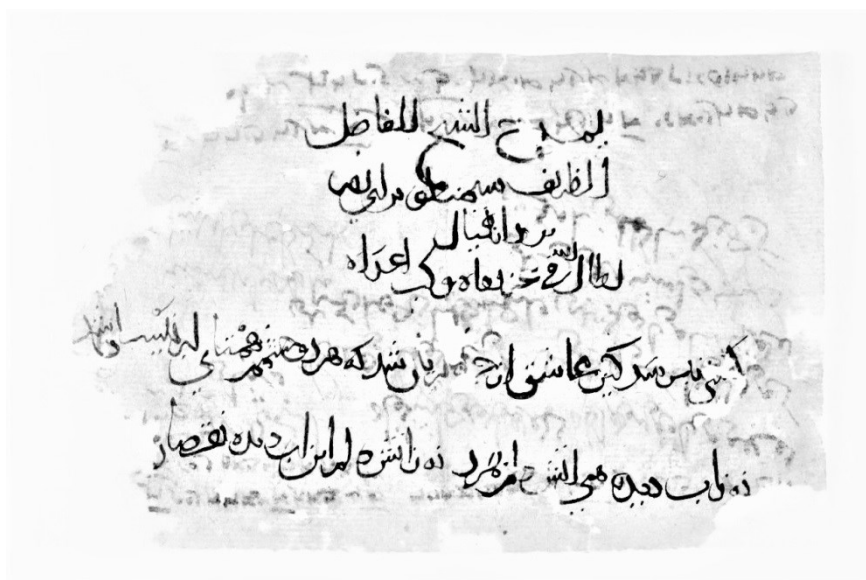
۸. یک کلمه ناخواناست و ارتباط آن با قصیده روشن نیست.

۲. اصل: نک.

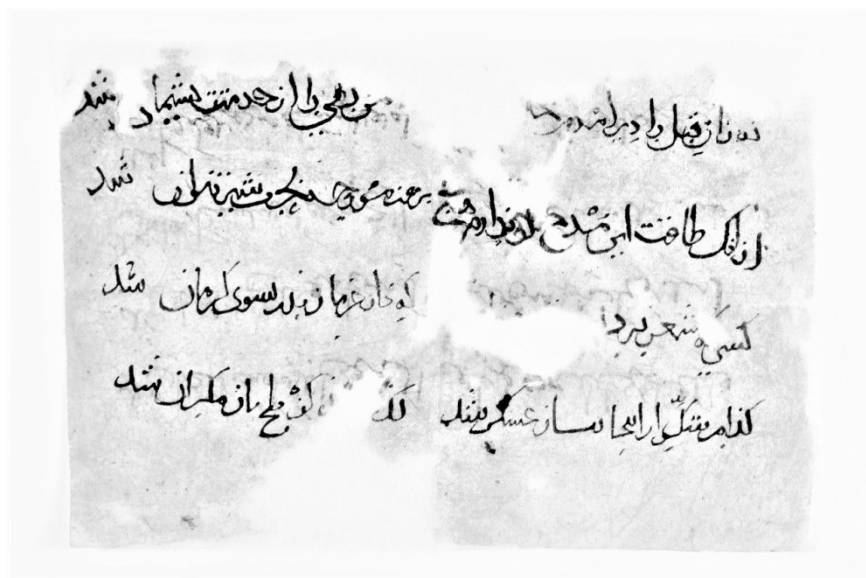
۴. در اصل چنین است.

۶. ظاهراً «نوبتیست».

تصاویر



برگ ۷ پ



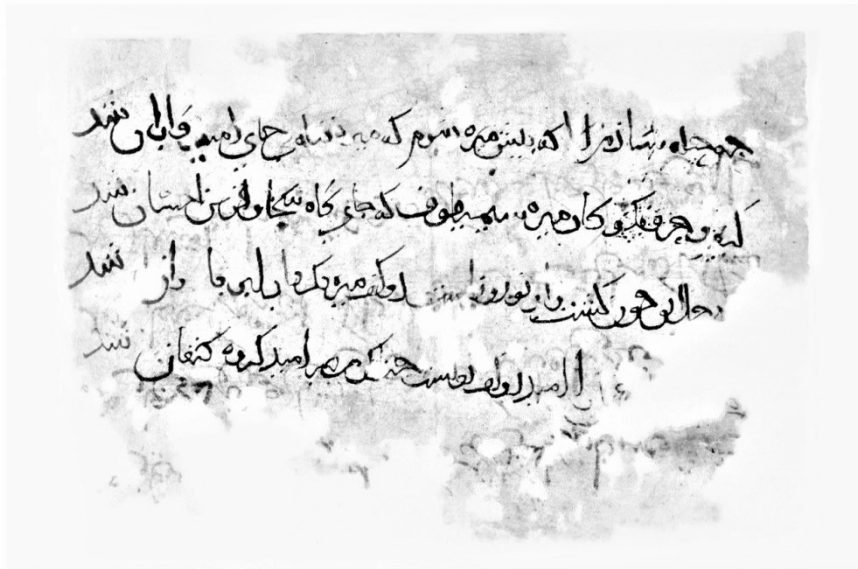
برگ ۹

ولیک قطره یاد همه در برابر اگر روی نایب که گفت نقصان بشد  
 آمدن تکلف خود من گفت که من با خود و خلق نجات به همگان بشد  
 بلند آمدن سناک و صومع الحرح و حبه که سلسله کار حلقان شد  
 مرا او بگرد که نماند و نه که او نیست که مردی بود که با او آشنا

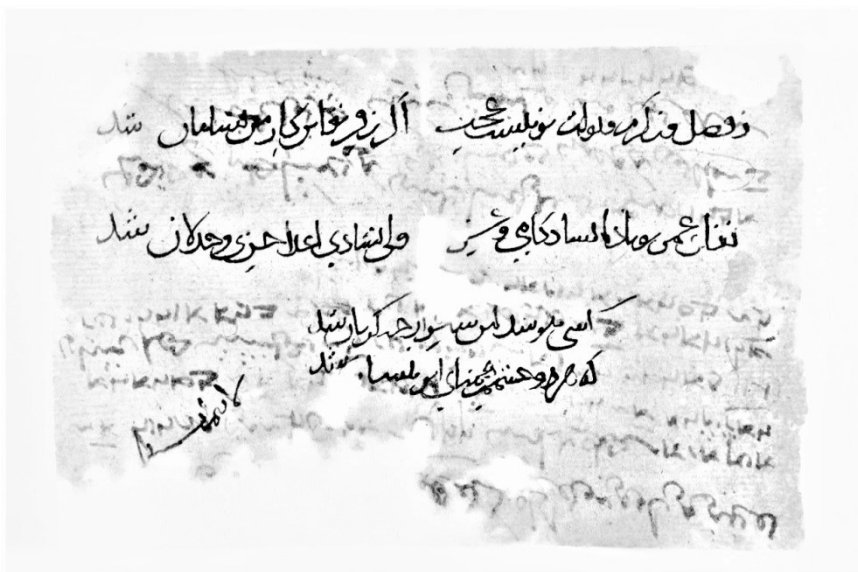
۹ پ

عرفه و مه و ناز از این ناز که در  
 ندی ناز و بار و معرفت و جان از تو جان چون ناز که بی جان شد  
 بسا که سنا که مرگ گفت که این جز نبرد نمرد دلکس که سینه مرگ و سها  
 مرا که نسی و نند جان حکوه و بلبلد که در حوض عشق عشق از ناز کشیدان شد

۱۰ ا



۱۰ پ



۱۴ ر